

دولت جدید و ملت

فقط تعداد کمی از دولت‌ها در جهان شایسته این هستند که ملت - دولت نامیده شوند، اما مفهوم ملت - دولت نوع ایده آلی است که بسیار متعالی و الهام‌بخش است به طوری که بیشتر دولت‌ها کوشیده‌اند و برخی هنوز می‌کوشند تا سیاست‌های پشیمان را متناظر با رهنمودهایی که ارائه می‌دهند، تغییر دهند. در طول تاریخ، ایده آل و آرمان یک دولت مقتدر بر تکوین ملت - دولت تقدم داشته است. در حالی که دولت مقتدر صدرن در قرن هفدهم به عنوان دستاورد و برآیند پیمان صلح وستفالی در ۱۶۴۸ به وجود آمد و مشروعیت یافته توسعه دولت‌ها یا قدری تاخیر در قرن هجدهم و به ویژه نوزدهم روی داد؛ وقتی که جنبش‌های ناسیونالیستی در قاره اروپا جریان یافت، فقط در آن لحظه بود که تصور و مفهوم ملت - دولت پا گرفت.

جمال ا. ج. سلطان*

مفهوم ملت - دولت وضعیتی میان مردم و مجموعه حاکم بر آن حاضر می‌کند پیدایش آرمان دموکراتیک مشروعیت یافته و ابزاری برای تحمل تقریباً همه شکاف‌ها و اصطکاک درون یک شیوه کثورتوری را فراهم می‌کند جز آنچه که با هویت سروکار دارد، چرا که چنین شکافی نه تنها مشروعیت رژیم حاکم بلکه مشروعیت دولت و مجموعه جامعه حاکم - ملان را نیز زیر سؤال می‌برد. فقدان هویت مشترک مذکور در یک جامعه باعث تضعیف پیوندهایی می‌شود که اعضای یک جامعه را کنار هم نگه می‌دارد. فهم جامعه و مشکلاتش - معنای هویت و هدف آن - نیروی پیوند دهنده اصلی است که اعضای آن جامعه را گرد می‌کند و آن‌ها را قادر می‌سازد تا با یکدیگر به طور موثر در حل مسائل داخلی و خارجی ش. نان فعالیت کنند (لک ۱۹۶۶). بنابراین فرآیندهای هویت‌سازی و ساخت ملت - دولت با یکدیگر ارتباط تنگاتنگی دارند.

حق تعیین سرنوشت که به طور مستقیم از آرمان ملت - دولت استخراج شده تصمیم‌گیری در نهادهایی را مطرح کرد که میان «حاکمان» و «زیردستان» هویت مطلوبی را تعیین می‌کند، به علاوه حق تعیین سرنوشت مشروعیت و مطلوبیتی را مورد تأکید قرار داده که زبردستان و حاکمان از هویت واحدی برخوردار باشند. به عبارت دیگر، حضور هویت مشترک که یکی را به دیگری پیوند می‌دهد به عنوان یک نظم سیاسی طبیعی درک می‌شود و هر گونه انحراف از چنین نظمی، گونه‌های ستم و تهدید برای صلح تلقی می‌شود.

حق تعیین سرنوشت تا حد یک اصل اخلاقی بالا رفته است، گرچه انجام چنین اصل سیاسی و اخلاقی به هیچ روی کار آسانی نیست. منتهی این مشکل از سرشت جست‌وجوی این اصل بر نمی‌خیزد بلکه از این پرسش ناشی می‌شود که آیا یک گروه خاص، یک ملت واقعی را تشکیل می‌دهد؟ مسئله هویت یک گروه خاص، نکته اصلی مباحثی است که طی گفت‌وگوها و تعارض‌های گوناگون به وجود آمده است و می‌تواند نتیجه کوشش‌هایی تلقی شود که برای به کارگیری اصل حق تعیین سرنوشت به ویژه طی دوران استعمارزایی صورت گرفته است.

به بیان بجاست اگر بپرسیم این بحث را چگونه می‌توان با مسائل سیاسی در خاورمیانه پیوند داد؟ رابطه این بحث با فرآیند سیاست در خاورمیانه از دو پدیده ناشی می‌شود. نخست، سیاست در خاورمیانه با درجانت و شکل‌های متفاوتی از تعارضات بین هویت‌هایی مخالف یکدیگر و گاه ناسازگار با هم درگیر شده است. دوم این که «مشروعیت» نگرانی‌های اساسی است که همیشه سیاست‌های خاورمیانه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

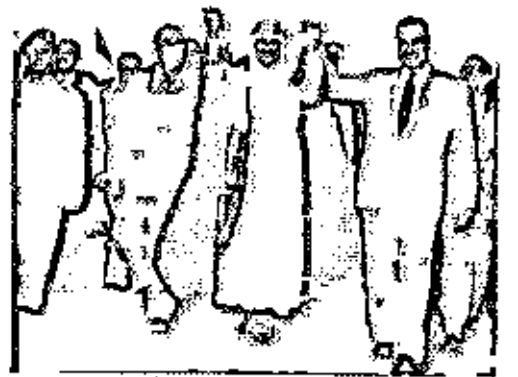
در این خصوص، چهار نوع هویت ذکر می‌شود. این در حالی است که میدان عمل و قلمرو برخی از آن‌ها از قلمروی ملت - دولت‌ها گسترده‌تر و برخی محدودتر است. این چهار نوع عبارتند از:

- ۱- هویت‌های تولید این گروه دربرگیرنده تمام هویت‌هایی است که لومی یعنی قبیله‌ای، نژادی، فرقه‌ای، فرهنگی خوانده می‌شوند و نقش سیاسی عمده‌ای در دولت‌های کشورهای حاشیه خلیج فارس، لبنان، لیبی، عراق، الجزایر و سوندان ایفا می‌کنند.
- ۲- هویت‌های ملی.
- ۳- هویت‌های منطقه‌ای که عبارت است از هویت‌های ملی خودخوانده‌ای که از مرزهای دولت‌های موجود فراتر رفته و برای مردم برخی از دولت‌ها گونه‌ای شان فراگیر گدما می‌کنند.

ناسیونالیسم عرب - مشهورترین نوع در این مقوله است. نمونه دیگر از این دسته ناسیونالیسم یان - سورایی است که طرفدارانش ادعا می‌کنند نماینده مردم کشورهای سوریه، اردن، لبنان و فلسطین هستند و برای ملت کوناهای Cyprus را در تعریف سوریه بزرگ می‌گنجانند. بنابراین این گونه هویت می‌تواند به عنوان هویتی فراملی تلقی شود.

۴- هویت‌های جهانی که شامل هویت‌هایی است که جایگاهی فراگیر برای مردم مدعی‌اند بدون این که گرایش‌ها و تعلقات ملی، منطقه‌ای یا فرهنگی شان را در نظر بگیرند. یان - اسلامیس مهم‌ترین هویت از این نوع است. رایسون تذکر می‌دهد که شبه سختی در جهان یک دولت مسلمان را می‌توان یافت که حزبی داشته باشد و آن حزب مدعی تحمیل دیدگاه آرمانی اسلامیش بر سیاست و جامعه معاصر نباشد (۱۹۷۹، ص ۲۱۶). چنین نگرشی بر حرکت‌های بیدارگرایانه در سرتاسر منطقه صدق می‌کند که مدعی‌اند مسلمانان خاورمیانه همراه با مسلمین دیگر نواحی جهان به هویت واحدی تعلق دارند و چنین هویت مشترکی، کوشش برای گرد هم آوردن همه مسلمین تحت دولتی واحد را توجیه می‌کند.

مشکل صرفاً حضور هویت‌های متعارض فی حد ذاته نیست. تعارض و تقابل میان هویت‌های مختلف در سرشت فرآیند ملت‌سازی است. بنابراین طبق دیدگاه براس، تکوین و تشکیل ملت، فرآیندی است که به وسیله آن، نخبگان و نخبه‌ستیزان در گروه‌های قومی، ابعادی از فرهنگ گروه را انتخاب می‌کنند. به آن معنا و ارزشی تازه می‌بخشند و از آن‌ها به عنوان تمادی جهت



از راست: جمال عبدالناصر، پادشاه عربستان و رئیس جمهور سوریه

سپح کردن گروه استفاده می‌کنند تا بتوانند از منافع گروه دفاع کنند و با دیگر گروه‌ها رقابت کنند. مشکل دوم شکل دیگر به خود می‌گیرند اولی نزاعی طولانی مدت بین هویت‌های متفاوتی است که مناسی برای توسعه و تلقی ملی در کشورهای منطقه است و دوم همزیستی ناسلمی است که بین آن‌ها به وجود آمده و سبب شده که هیچ سیاستی نتواند اهداف منطقی‌اش را پیگیری کند.

این بدان معنا نیست که نقش و معنای هویت‌های اولیه یا دینی همان چیزی است که طی قرن‌ها پیش مورد استفاده قرار گرفته است. برعکس، چنان که آتن می‌گوید، فروش‌های سازمندی سیاسی و سبک‌های خطابه سیاسی عمدتاً به وسیله سباق (discours) تعریف می‌شوند و از دوره استعماری به این سو روای سباق معلول دولت محلی و منطقه‌ای بوده است (آسن، ۱۹۹۲، ص ۲۰). دولت منطقه‌ای عرصه‌ای می‌شود که در آن هویت‌های سنتی به تعامل می‌پردازند، مورد تجلیل قرار می‌گیرند و بر سر آنچه که نزاع می‌کنند به پیروزی می‌رسند.

تأسیس و تثبیت دولت‌های خاورمیانه، تأثیر بسزایی بر وضعیت دیپلماتیکی تکوین - ن هویت در خاورمیانه گذاشته. به تدریج بخش‌های روبه‌تزايد جامعه‌های نوپا، با این دولت‌ها شناخته شدند حتی کسانی که در همه بازگاری با این دولت‌های جدید ناکام ماندند، مجبور شد تحت تأثیر اساس مفهوم «دولت» بیندیشند و عمل کنند زیرا آنها در قالب دولت‌های جدید زندگی چریان می‌یافتند. تفاوت در سیاست‌گذاری‌ها و وضع قوانین، ساختارهای اجتماعی و مردم این دولت‌ها را اوا داشت تا بدون توجه به گرایش‌های فکری هر یک سوریه، عراقی یا اردنی بیندیشند و به این شکل تکمیل و توسعه هویت‌های ملی این دولت‌ها آغاز شد.

نکته پنهان در عبارت «دولت منطقه‌ای در خاورمیانه» این است که تا وقتی که همه به آن نیاز دارند و برای آن می‌جنگند و حاضر به از دست دادن آن نیستند هیچ کس قادر به شناخت دولت منطقه‌ای به عنوان ماهیتی مشروع و قابل توجیه در هر دو زمینه اخلاقی و ایدئولوژیکی نیست. عاملی که ممکن است این نکته را توضیح دهد این واقعیت است که زمانی که نیروهای مستعمراتی اروپایی در حال بین‌المللی‌سازی پرسوزهای به نام دولت منطقه‌ای بودند چنین دولتی را نیروهای ملی بومی به ثروت برده بودند و از آن حمایت و دفاع کرده و آن را توسعه داده بودند شکست ناسیونالیست‌های وادیکال عرب در دست‌پایی به وحدت عرب در



دهه‌های پنجاه و شصت مثال روشنی است از دیربایی و دوام دولت منطقه‌ای حتی تحت حاکمیت ناسیونالیست‌های رادیکال عرب که به دنبال گنجانیدن و حل کردن آن در یک دولت متحد عربی بزرگتر بودند. تعارض هویت‌ها در مفهوم دولت منطقه‌ای، انواع هویت‌های تغییر چهره‌دهنده شدیدی را خلق کرد به طوری که برای مثال منافع قبیلای، فرقه‌های یامالی را به بهترین وجه در زبان و ادبیات فرماندهی صورت‌بندی می‌کنند.

در باره مشروعیت دولت منطقه‌ای در جهان عرب بسیار کم نوشته شده است. آنچه بیشتر به آن پرداخته شده ناسیونالیسم عربی، فلسطین و درگیری عرب و اسرائیل بوده است. برای یک نویسنده عرب خوشایند نیست که در باره منافع ملی این یا آن کشور خاص بنویسد، چرا که مفهوم منافع ملی به منافع خیالی و وهمی عرب اختصاص دارد. همین مطلب درباره مفهوم امنیت ملی نیز صادق است که معمولاً به معنای امنیت خیالی ملت عرب مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مشروعیت دولت منطقه‌ای در جهان عرب تا حد زیادی به وسیله التزام آن به یک سلسله منافع معین و مفید - اعم از عربی و اسلامی - اندازه‌گیری می‌شود که در حوزه‌های گسترده‌تر از عرصه اختصاصی شان هستند. بدین ترتیب مسئله فلسطین برای دولت‌های عربی کثرون و مجالی را فراهم می‌کند تا آن‌ها تعهد خود را به منافع امت عربی - اسلامی در چارچوب آن به منتهای ظهور برسانند و از این رهگذر مشروعیت دولت منطقه‌ای را بیشتر کنند. در نتیجه اگر به مسئله فلسطین از این منظر بنگریم و مشکلات پیش روی وحدت عربی را در نظر آوریم، به اهمیت مضاعف آن پی خواهیم برد.

تحلیل مطرح شده به روشنی رویکردی درست را نسبت به دولت‌های منتهی‌الیه شرق مدیترانه عرضه می‌کند. گفتنی است که کشورهای عرب واقع در شمال آفریقا (مجاور یا لبی) تجربیات متفاوتی را از سر گذرانده‌اند که در آن گونه بسیار جدی‌تری از هویت ملی را بر اساس مبانی منطقه‌ای نشان می‌دهد و مشروعیت دولت منطقه‌ای به مراتب قوی‌تر به نظر می‌رسد اما تقریباً در همه موارد بروز هویت‌های متعارض و ناهمگون پدید می‌آید که در اکثر مناطق خاور میانه و شمال آفریقا می‌توان آن را مشاهده کرد.

رابطه میان این گونه‌های مختلف از هویت به هیچ روی ایستا و یکنواخت نیست. بخش عمده‌ای از جوامع خاور میانه نوعی نوسان و درگیری میان این گونه‌ها در خود نگه داشته‌اند و مسائل و مشکلات برآمده از تاثیر این نوسان، مشروعیت ثابت سیاسی و تدابیر منطقه‌ای و بین‌المللی دولت‌های عربی را تحت تاثیر قرار داده است.

به رغم ادبیات مفصلی که درباره فرآیند جهانی شدن و قضیه ورود به دهکده جهانی وجود دارد و نیز درباره این که چگونه این تحولات دولت‌های مذکور را به چالش می‌کشد، هنوز پدیده ملت - دولت مهم‌ترین اختراع بشر در حوزه علوم سیاسی طی چهار قرن اخیر به شمار می‌رود. اگر چه تحولات اخیر در سطح جهانی دولت - ملت را به چالش گرفته اما به هیچ روی تهدیدی ویرانگر برای حضور و نقش آن تلقی نمی‌شود. به عبارت دیگر فشارهای ناشی از روند جهانی شدن باعث منسوخ شدن پدیده دولت - ملت نشده است. در حالی که برای تطابق دولت - ملت با تحولات جهانی حجم قابل ملاحظه‌ای از تغییرات و تعدیل‌ها لازم است. مشخصه وضیعت در خاور میانه با این واقعیت بسیار مهم در آمیخته است که دولت‌های این منطقه دو وظیفه دشوار را به طور همزمان بر عهده گرفته‌اند: تعدیل در راستای انطباق یا چالش‌های جهانی پیش رو و استعمار کوشش برای ساختن دولت - ملت و استوارتر کردن آن.

پیوند میان مدرنیسم و اسلام سیاسی

واژه مدرنیسم چون به فرآیندی اشاره دارد که در آن ساختارهای جوامع سنتی از بین می‌روند و جای خود را به ساختارهای جدیدی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌دهند. صرف نظر از تعاریف بی‌شمار مدرنیسم، کفایت می‌تواند تا قالب‌های اصلی مدرنیسم را توصیف کنیم. در وهله اول آنچه که باید آشکار شود این است که این قالب‌ها برخاسته از تجربه صنعتی شدن جوامع در اروپا و آمریکای شمالی هستند. به لحاظ تاریخی، پیشرفت‌های علمی و فنی نقش مهمی در دگرگونی ساختارهای سنتی در جوامع فئودال اروپایی و انتقال آن‌ها به ساختارهای سرمایه‌گذاری مدرن داشته‌اند. در نتیجه این پیشرفت‌ها طبقات اجتماعی جدید به

وجود آمدند و روابط میان افراد و گروه‌ها متحول شد. صنعتی شدن، تمدن و تربیت و تربیت ابزارهایی بودند که این تحولات را پیش می‌بردند. در سطح فرهنگی این تحولات عمیق‌تر بودند. عقل جایگزین متافیزیک به عنوان شیوه تفکر شد و افراد در برابر نهادهای اجتماعی و سیاسی مانع از آزادی بیشتری برخوردار شدند. پیشرفت سریع مردم در احاطه بر محیط پیرامون و حیات اجتماعی شان، باعث پیشرفت در ایندولوژی مدرنیته شد. در سطح سیاسی، دموکراسی صورت جدید بازسازی سیاسی بود. وقتی که این مطالعات را درباره جوامع غیر اروپایی به کار می‌گیریم، در تحلیل‌ها کاستی‌هایی می‌توان دید و نقدهایی مطرح کرد. چنان که حتی دانش‌مندی که خود از پیروان تجدید و تحلیل‌های نو هستند، نقدهایی را مطرح کرده‌اند (هانتینگتون، ۱۹۶۸؛ پیندر، ۱۹۷۱). اما این نباید خللی در سوهندی مفاهیم برآمده از مدرنیسم ایجاد کند. کاستی مدرنیسم از آنجا ناشی می‌شود که تجربه اروپایی و تحولات آن یکسره و بدون توجه به پیشینه تاریخی بر جوامع غیر اروپایی اعمال شود.

اگر چه مدرنیسم چون به عنوان یک فرآیند هم‌چنان جایگاه و تاثیر خود را در جوامع غیر عربی حفظ کرده اما نتایج این فرآیند متفاوت از ملت‌های اروپایی است. این جریان در جوامع غیر غربی بدون وجود فشار و مشکلات نبوده است. مهم‌ترین این فشارها تاثیر بر بوده که قدرت‌های استعماری غربی برای دستیابی به منافع خود اعمال کرده‌اند. بیشتر جوامع غیر غربی مدرنیسم چون را تحت فشار استعمار جدید اروپا تجربه کردند. بدین ترتیب مدرنیسم در این بین بردن ساختارهای سنتی بیشتر موفق بود تا ایجاد ساختارهای مدرنی که جایگزین آن‌ها شود. اساساً جوامع غیر غربی فرصتی برای دست یافتن به تجربه‌های کامل و فراگیر از مدرنیسم در اختیار نداشتند. در نتیجه چنین تحولات عظیمی را به وجود آورد که بازندگان بر بردگان قزونی یافتند و در حالی که مراحل اولیه مدرنیسم در نظرهای بزرگی را به وجود آورد، اما نتایج بعدی به لحاظ روانی و فرهنگی بسیار ناامید کننده بود.

جریان هویت در خاور میانه پدیده جدیدی است که می‌توان آن را در ابتدای قرن نوزدهم پی گرفت. وقتی که این منطقه نخستین مواجهه جدی خود را با اروپای جدید تجربه کرد. یکی از علایم این مواجهه حمله فرانسه به مصر (۱۸۰۱-۱۷۹۸) است. بدین ترتیب جامعه سنتی معبر در معرفی تکنولوژی، ایندولوژی، نهادهای اداری و سیاسی و به ویژه نظامی اروپایی مدرن قرار گرفت و تاثیرات شگفت‌انگیزی پذیرفته پیشرفت‌های چشمگیر در عرصه‌های صنعتی، آموزشی و فرهنگی در پی ورود رولتس فرانسه آمد. چند دهه بعد نخستین نشانه‌های ناسیونالیسم مصری به معنای جدید شروع به پیدایش کرد.

همین جریان در دیگر کشورهای عرب نیز رخ داده اما وجود اختلاف در شرایط و صورتهایی که مدرنیسم در چهارچوب آن ظاهر شده باعث بروز تفاوت در نتایج شد. بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های عمده میان جوامع مختلف عرب، نیروی پیش برنده در تمام این تحولات، مدرنیسم است. به نظر می‌رسد که در تمام این تحولات، مدرنیسم چون بود. به نظر می‌رسد که در تمام این تحولات، مدرنیسم چون بود. به نظر می‌رسد که در تمام این تحولات، مدرنیسم چون بود. به نظر می‌رسد که در تمام این تحولات، مدرنیسم چون بود.

تعمیل با اروپای جدید تجربه‌های شگفت‌انگیز برای مردم عرب بود. مدرنیته اروپایی برای مردم خاور میانه که بازسازی جامعه خود را بر اساس مبانی جدید برآمده از تجربه اروپایی بر عهده گرفته بودند، بسیار الهام بخش به شمار می‌رفت. بدین ترتیب مفاهیم جدید و اروپایی دولت و ناسیونالیسم راه خود را در خاور میانه باز کردند.

مدرنیسم چون در ایجاد نوسان‌ها و تغییرات مردم خاور میانه به لحاظ گونه‌های متفاوت هویت نیز نیروی موثری بود. سطوح مختلف مدرنیسم چون در جوامع مختلف در جلات متفاوتی از تجربه‌های استعماری سنتی را با خود به همراه آورده اما تاثیر آن در بحران هویت در خاور میانه به مراتب قوی‌تر و جدی‌تر بود. پیروزی و شکست‌های فراز و فرود و بویایی وابستگی مدرنیسم تاثیر قابل

توجهی در تحولات هویتی این منطقه داشته است.

پیدایش اسلام سیاسی از ۱۹۷۰ به بعد آخرین حلقه از شکل‌گیری هویت و اصلاح در این منطقه بوده است. بنیادگرایی اسلامی از سوی بسیاری جوامع خاور میانه مورد توجه و حمایت قرار گرفت. در مصر، اردن، تونس، الجزایر، سودان و یمن حضور معنادار نیروهای اسلام‌گرا را به ویژه در پارلمان می‌توان مشاهده کرد. بیشتر نامزدهای گروه‌های اسلام‌گرای مصر به دلیل فشارهای دولت نتوانستند در انتخابات‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۵ شرکت کنند. در اردن این گروه عمده‌ترین نیروی مخالف در انتخابات پارلمانی ۱۹۸۹ بودند اما در سال ۱۹۹۴ نتوانستند این جایگاه خود را حفظ کنند. در تونس ۱۲ درصد از آرا در انتخابات ۱۹۸۸ به اسلام‌گرایان تعلق گرفت. در پاکستان وضعیت در الجزایر مشهورتر از آن است که نیاز به بازگویی داشته باشد. اما باید به خاطر داشت که معمولاً هنگام بحث از این مسئله آن را صرفاً از نگاه امنیتی می‌نگرند که خطای بزرگی است. حرکت بنیادگرایی پدیده‌ای ریشه‌دار است و آن را باید با رویکردی جامع مورد بررسی قرار داد.

شکست‌های سیاسی و ایندولوژیک نخبگان ناسیونالیست عرب زمینهای را برای ظهور دوباره ایندولوژی پان‌اسلامی به عنوان یک گزینه جایگزین در برابر ایندولوژی‌های شکست خورده فراهم کرد. شکست نظامی در سال ۱۹۶۷ پایین‌ترین نقطه پان‌عربیسم و محل خروج و انحراف پان‌اسلامیسم از مسیر خود بود. شکست ۱۹۶۷ را باید مهم‌ترین و جدی‌ترین شکست نظامی به حساب آورد، چرا که تاوانی نخبگان ناسیونالیست عرب را در ایجاد سازگاری با ایندولوژی مدرنیته را نیز نمایان ساخت. اما در این میان نکته‌های ظریف را باید مورد توجه قرار داد. به رغم اندک‌ای برخی اسلام‌گرایان درباره هویت مشترکی که همه مسلمانان را به هم پیوند می‌دهد در جنبش‌های بنیادگرا تعارض‌ها و ناهمخوانی‌هایی وجود دارد که آن‌ها را با مشکل مواجه می‌کند. جنبش بنیادگرایی در سوریه به عنوان یک حرکت فرقه‌ای عمل می‌کند که نماینده جامعه سنی‌های آن کشور است. در سودان این حرکت اساساً چهارمادی مدرن دارد. بنیادگرایی در مصر چهارمادی سیاسی دارد که توانمند کردن مردم به ویژه طبقات میانه را جست و جو می‌کند. در تونس این حرکت در جهت حفظ و پاسداری از بخش‌های معینی از فرهنگ قومی را در برابر یک رژیم مدرن عمل می‌کند. رژیم‌هایی که می‌خواهند سکولاریسم و غیرزدگی را به شیوه‌های بنیادین تحمیل کنند.

نتیجه

درباره ظهور و گسترش مدرنیسم سخن بسیار گفته شده و نسبت آن با شکل‌گیری دولت جدید دستمایه پژوهش‌های فراوانی بوده است. حتی گذر از پایان آن سخن به میان می‌آید ولی باید یادآور شد که تا زمانی که پیشرفت‌های علمی و فنی در بنیان مدرنیسم قرار ندارند، این جریان به صدگی توقف پذیر نیست. چالشی که پیش روی جوامع خاور میانه قرار دارد این است که چگونه ظرفیت پذیرش و استمرار تغییرات اجتماعی و سیاسی سازگار با مدرنیسم گسترش یابد. این چالش عمده را در سه بخش می‌توان مطرح کرد: ایجاد صلح و ثبات برای سیاست‌های منطقه‌ای، رشد اقتصادی، ایجاد و گسترش

دموکراسی

● مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک الاهرام، قاهره
ترجمه و تلخیص: محمد فیروز کوهی

درباره مرکز

مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک الاهرام به عنوان یک مرکز تحقیقاتی مستقل در سال ۱۹۶۸ در چارچوب بنیاد الاهرام تأسیس شد. این مرکز پیوسته در حال رشد بوده است؛ به ویژه از سال ۱۹۷۲ که تصمیم گرفت حوزه مطالعات خود را از پژوهش درباره صهیونیسم و جامعه اسرائیل فراتر برده و تحقیق در نظریه‌های بین‌المللی و استراتژیک را مورد توجه قرار دهد. موضوعاتی نظیر توسعه نظام‌های بین‌الملل، تعامل میان کشورهای عربی و این نظامها و چارچوب منطقه‌ای پیرامون کشورهای مزبور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. بخش عمده‌ای از فعالیتها به مطالعه جامعه مصر از دیدگاه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی اختصاص داشته است. این مرکز در جهت گیری فعالیت‌های پژوهشی خود کاملاً مستقل است و به گونه‌ای فلسفه انتقادی تمایل دارد و ارائه دیدگاهی عقلانی و پژوهشی نسبت به مسائل در دست تحقیق را در دستور کار خود قرار داده است. مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک الاهرام همچنین به دنبال فراهم کردن زمینه‌های آزاد و مناسب برای پژوهشگران در جهت انجام تحقیقات علمی و عینی است. برنامه‌های این مرکز نتیجه مجموعه‌ای از کوشش‌های جمعی است که بر یک چارچوب دموکراتیک و علمی تحقیقاتی استوار شده است.